

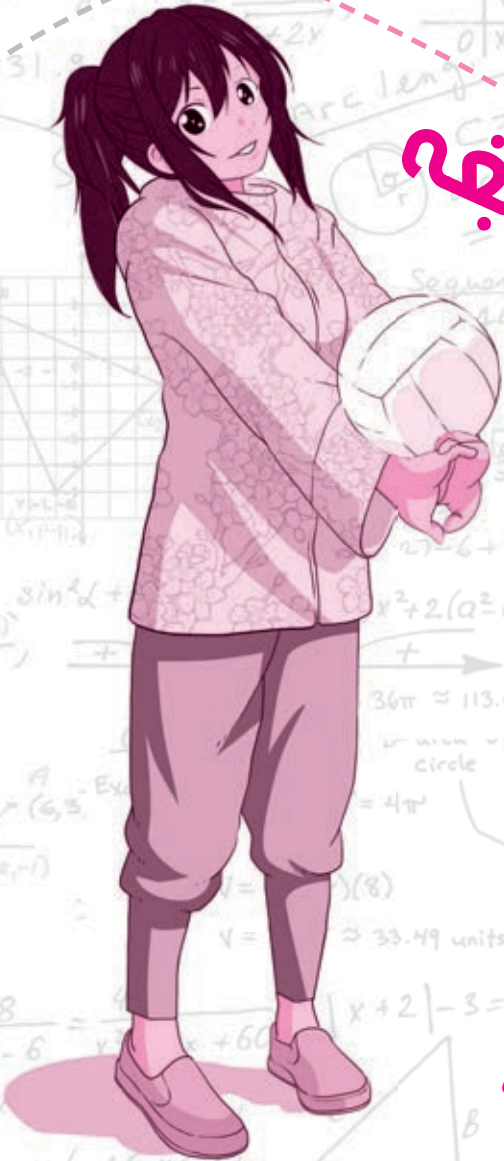
بہتر انداز

میلیسنت میں،
دختر نابغہ

ہوپا
Hoopa

نابغه رختر

میلیسنت مین،



لیزایی

مترجم: فریبا چاوشی



Background filled with mathematical formulas and diagrams, including:
 $y = \frac{\sin x - x^3}{\cos x + x^2}$
 $y = \frac{1 - \cos x}{1 + \cos x}$
 $y = x \sin x - \log 2x$
 $y = \frac{4 + x^2}{\sqrt{1 + 2x}}$
 $S_n = 331.968$
 $C = 2\pi r$
 $\sin^2 t + \cos^2 t = 1$
 $\tan^2 t \cos^2 t + \cos^2 t$
 $(\frac{\sin^2 t}{\cos^2 t}) \cos^2 t + \cos^2 t$
 $\sin^2 t + \cos^2 t = 1$
 $(a-1)x^2 + 2(a^2-1)x + a^2(a+1) = 0$
 $a^2 - 1 < 0$
 $36\pi \approx 113.04$ units cubed
 $V = \frac{1}{3}Bh$
 $B = \pi(2)^2 = 4\pi$
 $h = 8$
 $V = \frac{1}{3}(4\pi)(8)$
 $V = \frac{32\pi}{3} \approx 33.49$ units cubed
 $x + 2 | -3 = 0$
 $y = ax^2 + bx$
 $\sin d = \frac{b}{c}$
 $\cos d = \frac{a}{c}$
 $\tan d = \frac{b}{a}$
Perimeter = Distance around all sides



سرشناسه: یی، لیزا
Yee, Lisa

عنوان و نام پدیدآور: میلیسنت مین، دختر نابغه / لیزا یی؛ مترجم فریبا چاوشی؛
ویراستار نسرين نوش امینی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۳۸۴ ص: مصور.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۹۴-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: ۳۰۰۳ Millicent Min, girl genius

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۰م.

موضوع: English, Children's stories -- ۲۰th century

شناسه افزوده: چاوشی، فریبا، ۱۳۶۷ - مترجم

رده‌بندی کنگره: PZ۷/ی۹م۹ ۱۳۹۵

رده‌بندی دیویی: P۱۴/۸۲۳/۹۱۴ج

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۳۳۳۱۳۰



میلیسنت مین، دختر نابغه

نویسنده: لیزا یی

مترجم: فریبا چاوشی

ویراستار: نسرين نوش امینی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: مریم عبدی

تصویرسازی روی جلد: احسان غلامی

ناظر چاپ: مرتضی فخری

چاپ اول: ۱۳۹۶

تیراژ: ۷۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۹۴-۸



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱.

واحد دوم غربی. صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

- همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
- استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

MILlicENT MIN, GIRL GENIUS

Copyright © 2003 by Lisa Yee. All rights reserved. Published by arrangement with Scholastic Inc., 557 Broadway, New York, NY 10012, USA.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (Scholastic) خریداری کرده است. انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.





این کتاب را به مادرم تقدیم می‌کنم:
باهوش‌ترین دختری که می‌شناسم.

ل.ی

با تشکر از:

آرتور که کمک کرد صدای درونم را پیدا
کنم، شریل به‌خاطر فداکاری‌اش، میلی بنی و
کیت که هر روزم را یک روز ویژه کردند.

و به‌ویژه:

اسکات که همیشه به من باور داشت.

به مادرم:

اولین و مهربان‌ترین قصه‌گوی زندگی‌ام

فریبا چاوشی

به نشانی: کالیفرنیا، رنچو رزتا، خیابان رجساید، شماره ۵۲۱، شماره تماس: ۹۲۲۱۹
MillicentMin@magicpencil.com

سن: یازده و نیم ساله

اهداف کوتاه مدت: فارغ التحصیلی از دبیرستان جی.اف.کی با نمره‌ی ممتاز، برنده شدن در المپیاد کشوری ریاضیات، گرفتن بورس تحصیلی برای ورود به یکی از دانشگاه‌های مجمع پیچک به انتخاب خودم.

اهداف بلندمدت: دریافت نشان فیلدز، مک آرتور گرانت و دیگر جوایز معتبر. دست به کار شدن در حرفه‌های مختلف از جمله: روان‌سنجی، روزنامه‌نگاری، قضاوت و شیرینی‌پزی حرفه‌ای.

تحصیلات:

سن	مقطع تحصیلی	مدرسه
۳ سالگی	(پیش‌دستانی)	مامان و مامان بزرگم
۴ سالگی	(دبستان) و سال اول راهنمایی	مدرسه‌ی رنچو رزتا
۵ سالگی	سال دوم و سوم	مدرسه‌ی رنچو رزتا
۶ سالگی	سال چهارم	مدرسه‌ی رنچو رزتا و استار برایت
۷ سالگی	سال پنجم	مدرسه‌ی استار برایت
۸ سالگی	سال ششم و هفتم	مدرسه‌ی استار برایت
۹ سالگی	سال هشتم	مدرسه‌ی استار برایت
۱۰ سالگی	سال نهم و دهم	دبیرستان ج.اف.ک
۱۱ سالگی	سال یازدهم دبیرستان	دبیرستان ج.اف.ک و دانشکده‌ی راجرز

(برانتز سال‌هایی را که جهشی خواندم، نشان می‌دهد).

حضور در برنامه‌های تلویزیونی:

نمایش امشب با جی لنوا^۱ (در سن دوسالگی)، اخبار امروز (در سنین سه، پنج و نه سالگی)، تبلیغات عمومی مدرسه‌ی رنچو رزتا: پیاموز، از دیروز تا امروز (در سن چهارسالگی)، برنامه‌ی ویژه‌ی پی.بی.اس: ستاره‌های روشن، ستاره‌های نوظهور: کودک نابغه (در سن هفت سالگی) جثوباردی برای بچه‌ها (در سن هشت سالگی) و غیره.

حضور در مقاله‌ی خبری روزنامه‌های:

تایم (زن‌های نوانغ)، رنچو رزتا (دختر نابغه از همه جلو می‌زند)، بازی و ریاضی (مین بزرگ)، بچه‌های فردا در امروز (هوش تا چه اندازه هوشمندانه است)، آمریکای امروز (یک نوجوان کد لوینکلین را رمزگشایی کرد) و غیره.

جوایز اخیر:

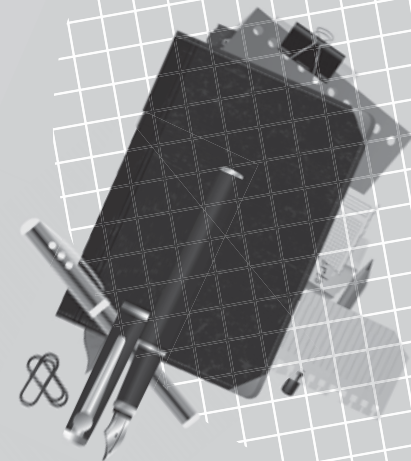
رتبه‌ی اول المپیاد ریاضیات در ایالت و رتبه‌ی سوم کشوری. مقاله‌ی برتر دربارہ‌ی گرمایش جهانی، رتبه‌ی اول مسابقه‌ی ادیسه‌ی ذهن، فینالیست مسابقه‌ی جست‌وجوی علوم برتر، مقام اول در مسابقه‌ی کتاب‌خوانی کتابخانه‌ی رنچو رزتا (تمام سال‌ها بعد از سه سالگی).

فعالیت‌های دبیرستان جی.اف.کی:

کاپیتان و مسؤل تیم ریاضیات. مسؤل انجمن لاتین، مشاور اول انجمن جامعه‌ی امروز، عضویت در انجمن شطرنج، عضو تحریریه‌ی موقت سالنامه‌ی علمی، چاپ شعر، مبصر و مراقب سالن.

۱. Jay Leno، کمدین و مجری مردم مشهور آمریکایی.

رزومه‌ی میلیسنت ال‌مین





بچه‌ها سرزنش می‌کنند، می‌گویند زیادی ریزبینم، همیشه موفق می‌شوم، سخت می‌گیرم و دنبال بهترین‌ها هستم. انگار که این‌ها چیزهای بدی‌اند! همه‌اش هم به‌خاطر این است که من یک نابغه‌ی تمام‌عیارم و بدبختانه هر جا می‌روم، خبر نابغه بودنم زودتر از خودم به آنجا رسیده است.

همین بعد از ظهر، سوار بر دوچرخه به‌طرف خانه‌ی مدی^۱، تندوتند رکاب می‌زدم. خاطره‌ی اعصاب‌خردکن دیروز دبیرستان در سرم وول می‌خورد و می‌خواستم هر چه بیشتر از آن فرار کنم: ... بچه‌ها که دست‌هایشان را دور شانه‌ی یکدیگر حلقه کرده بودند، معلم‌ها که با آن نگاه وحشی‌شان پوزخند می‌زدند و کتاب‌های درسی که دیوانه‌وار در هوا به این‌طرف و آن‌طرف پرواز می‌کردند ...

صبح دیروز، همان‌طور که وسایل کمد مدرسه‌ام را در کیفم می‌ریختم،

با خوش‌خیالی پیش خودم فکر می‌کردم، شاید یکی از بچه‌ها از من بخواهد سالنامه‌اش را برایش امضا کنم و برای محکم‌کاری، چند کلمه‌ای هم با ذوق و سلیقه‌ی خودم دست‌وپا کرده بودم. می‌خواستم یک‌جوری بامزگی‌ام را نشانشان دهم. چیزی که هیچ‌وقت نمی‌توانستم به بچه‌های هم‌سن‌وسال خودم حالی کنم. اثر ادبی‌ام با یک جمله به زبان لاتین شروع می‌شد. معنی‌اش این بود: «آهوپی رفته بود چَرا، نه خود چَرید نه بچه را، پس چَرا رفته بود چَرا» و بعد هم یک جمله‌ی خیلی باحال به آن اضافه می‌کردم که می‌گفت: «ای‌وای! باز که لاتین نوشتتم! چقدر من خنگم، حتی خود لاتین‌ها هم این‌قدر لاتین نمی‌نوشتند!» و دستِ آخر هم با خط خوش اسمم را امضا می‌کردم: میلیسنت ال‌مین^۲

مشتاقانه منتظر بودم یکی از بچه‌ها بایستد و سالنامه‌اش را بدهد تا برایش امضا کنم. ولی آن‌ها بدون اینکه حتی سرعتشان را کم کنند، گروه‌گروه و با عجله از کنار من می‌گذشتند. کمی بعد به این نتیجه رسیدم که به‌هیچ‌وجه اولین نفر و یا حتی آخرین نفرِ فهرست

۱. yearbook: کتابی که شامل اسامی، عکس و افتخارات فارغ‌التحصیلان مدرسه است.

2. Millicent L.Min

بچه‌های محبوب برای امضا گرفتن نیستم. بنابراین متن لاتینم را پشت سالنامه‌ی خودم نوشتم و تا شروع سال تحصیلی جدید با دبیرستان جان‌اف. کندی خداحافظی کردم.

پیچ بعدی را که دور زدم، با دیدن نمای آشنای خانه‌ی مدی احساس آرامش کردم. یک خانه‌ی ییلاقی تروتمیز سفید با پنجره‌های سبز و دری به رنگ قرمز روشن. سروصدای پنکه‌سقفی، ایوان جلویی را برداشته بود، اما به نظر نمی‌رسید مادر بزرگم در خانه باشد. هیچ کاری نداشتم، برای همین روی پله‌ها ولو شدم و سالنامه‌ی علمی‌ام را دوباره خواندم. همه‌ی بچه‌های دبیرستان از من بزرگ‌تر به نظر می‌رسند. البته باید هم این‌طور باشد. نمی‌توانم باور کنم سال دیگر دانش‌آموز سال آخر خواهم شد. وقتی به کودکی‌ام فکر می‌کنم، آن‌قدرها دور به نظر نمی‌رسد. مدی قسم می‌خورد دلیلش این است که بچگی فقط یک دنیای ذهنی است. اما مادرم می‌گوید به این خاطر است که من فقط یازده‌سال دارم. به‌هرحال!

وقتی مدی سوار اتومبیل دوج‌دارت قراضه‌اش از راه رسید، ۲۳ تا غلط‌املایی در سالنامه پیدا کرده بودم که چهارتایشان املای اسم خودم بود.

مدی همان‌طور که از ماشینش بیرون می‌پرید، گفت: «از وقتی مدرسه تعطیل شده اینجا نشسته‌ای؟»

او اصلاً مثل مامان‌بزرگ‌ها رفتار نمی‌کند و هیچ‌کس جرأت ندارد بهش بگوید که دیگر سن‌وسالی ازش گذشته. بدون اینکه منتظر جواب من بماند، رفت سراغ ازدهایی که روی صندلی عقب بود. ازدها از چوب تراشیده شده بود و نصف قد من بود.

«باورم نمی‌شه هنوز اینجا بی!»

اشاره کرد که بروم کمک.

«حتماً مدرسه چندساعته که تعطیل شده!»

«معلومه که هنوز اینجا.»

این را گفتم و در ماشین را باز نگه داشتم. تصمیم گرفتم چیزی درباره‌ی ازدها نپرسم. بعضی‌وقت‌ها بهتر است از کارهای مدی سر در نیآوری. ادامه دادم: «پس کجا باید باشم؟»

مدی با دیدن سالنامه‌ام لبخند زد. پرسید: «امسال می‌ری کلاس چندم میلی؟!»

با افتخار گفتم: «دوازدهم.»

«عالیه! خیلی از بچه‌ها سالنامه‌ت رو امضا کردند؟»

من خیلی با بچه‌های دیگر نمی‌پریم. بیشتر شبیه آدم‌هایی هستم که بهشان می‌گویند مستقل. ولی توانستم موقع ناهار یک امضا بگیرم. البته نزدیک بود دومی را هم بگیرم.

تامی لوشر^۱ رئیس انجمن شطرنج است. قبل از اینکه من وارد انجمن شوم، به اینکه هیچ‌کس شکستش نداده بود، خیلی افتخار می‌کرد. «آره که سالنامه‌ت رو امضا می‌کنم میلی!» همان‌طور که پوزخندی روی صورتش نقش بسته بود، گفت: «فقط بذار اول ساندویچم رو تموم کنم.» و بعد همان‌طور که آهسته‌آهسته غذايش را می‌جوید، دوستانش قاه‌قاه خندیدند. من که نفهمیدم چه‌چیزی آن‌قدر خنده‌دار است، ولی برای اینکه بی‌ادبی نکرده باشم، همراه آن‌ها خندیدم. اما از بخت بد، قبل از اینکه تامی حتی فرصت کند خودکارش را در بیاورد، زنگ به صدا درآمد.

تامی گفت: «آخ!» و بقیه‌ی ساندویچ را در دهانش چپاند: «ببخشید میلیسنت! باید بدوم و برم. ایشالا سال دیگه.» فریاد زدم: «ولی تو که امسال فارغ‌التحصیل می‌شی ...» و او را همراه با دوستانش تماشا کردم

1. Tommy Loescher

«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است که
انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»
بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب» / رابیندرانات تاگور
هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا:
این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.
این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است.
و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر